هو العلیم

منشا و سرچشمه سخنان ائمه اطهار و اولیاء الهی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۹

- مجلس اول

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

ادعوك يا رب راهبا راغبا راجيا خائفا اذا رأيت مولای ذنوبی فزعت و اذا رأيت كرمك طمعت فان عفوت فخير راحم و ان عذبت فغير ظالم

خب این یک فقره است که با هم ارتباط دارند و همه در یک راستا، یک معنا را دنبال می‌کنند. حضرت بعد از این‌که [در] فقرات قبل از کیفیت و وضعیت حال خود با خدا خبر می‌دهد که من این هستم، وضعم این است، از یک طرف امید دارم از یک طرف اوضاع و احوال و کارهایم این است، از یک طرف رجاء دارم و از طرف دیگر اعمال و

کردارم خلاف امنیه و مکنون قلب من است.

ادعوك یا سیدی بلسان قد اخرسه ذنبه، من تو را با زبانی می‌خوانم که گناه او را به خَرس و لکنت و توقف انداخته است. خرس یعنی لال بودن و صحبت نکردن و اخرس یعنی کسی که لال است صحبت نمی‌کند. گناه او را این‌طور کرده است. خیلی این عبارت عبارت عجیبی است من هرچه در این کلمات دعای ابوحمزه فکر می‌کنم تحقیقا می‌گویم فکرم به جایی نمی‌رسد یعنی فکرم الکن است این حضرت عجیب معانی را، ما همین‌طوری می‌خوانیم و می‌رویم، چه معانی دقیق و عجیبی را حضرت در این‌جا بیان می‌کند! من که الان دارم با شما حرف می‌زنم لال که نیستم چطور شد وقتی با خدا حرف می‌زنم لال هستم؟ حضرت این را می‌گوید، **ادعوك یا رب بلسان قد أخرسه ذنبه**، خب حضرت که دارد صحبت می‌کند خب زبانش دارد می‌گردد چطور وقتی که به خدا رسیدیم یکدفعه دهانمان بسته شد؟ مگر می‌شود یک همچنین چیزی؟ این‌که نمی‌شود! چه می‌خواهد حضرت در

این‌جا بفرماید؟ با خدا چه دارد مناجات می‌کند؟ عرضه‌ی او به خدا چیست؟

من الان دارم با شما حرف می‌زنم همین جوری هم با خدا حرف می‌زنم لال که نیستم! خدایا ما را ببخش خدایا از گناهان ما بگذر **اللّهم اغفر ذنوبی استغفرالله ربی و اتوب الیه** خب داریم می‌گوییم، لال که نیستم! پس چرا حضرت می‌گوید من لال هستم؟ حضرت هم این‌ها را دارد می‌گوید. این دعاهایی که ائمه می‌خوانند، این مناجات‌هایی که ائمه دارند، همین مناجات خمسة عشر صحیفه‌ی سجادیه، مال سید الساجدین امام زین العابدین، دارند با خدا صحبت می‌کنند دارند با خدا مناجات می‌کنند دارند عرض حال می‌کنند، امام سجاد امیرالمومنین امام حسین، همه‌ی این‌ها، همه یک هدف و یک مقصد یک غایت را تعقیب می‌کنند همه‌ی ائمه را نگاه کنید می‌بینید یک حرف دارند می‌زنند، هیچ پس و پیش ندارد. امروز یکی بیاید بگوید فردا یکی بیاید رد کند.

بعضی از این رفقا می‌گویند آقا فلان رفیق که آمده در فلان شهرستان، ده جلسه صحبت کرده، آن

یکی که بعد آمده، آمده یک جور دیگر رد کرده! گفتم بابا دو سلیقه دو طرز فکر دو جور! مگر قرار است که همه یک جور حرف بزنند؟ خب هر کسی [حرفش] درست است بپذیرید هر کسی حرفش اشتباه است نپذیرید، نه من معصوم هستم نه دوستان و رفقا، کسی هم این چنین ادعایی نکرده است و نباید هم بکند هر کسی به اندازه‌ی مدرکات خودش و از دریچه و از همان کیفیت چیزهای خودش می‌آید حرف می‌زند دیگر، صحبت می‌کند، هر کسی یک جور است دیگر.

ولی ائمه را نگاه کنید همه یک چیز می‌گویند پیغمبر یک حرف زد امیرالمومنین همان را آمد دنبال کرد امام حسن همان را یعنی یک سر سوزن این طرف و آن طرف نمی‌رود چرا؟ به دنبال او، اولیاء و عرفاء باللَه و عالم بأمر اللَه با این قید با این قید نه آن‌که می‌آید می‌گوید **کان اللَه ولم یکن معه شیء**[1] این با توحید منافات دارد، نه آقاجان! مخلص همه هستیم منتهی هر کسی باید حدود خودش را داشته

[1] الفصول المهمّة، ج ۱، ص ۱۵٤.

باشد عالم باللَه و بأمر اللَه آن هم حرفش با امام یکی است تفاوت نمی‌کند چرا؟ چون این‌ها همه از خود که دیگر نمی‌گویند، از سرچشمه می‌گویند. سرچشمه هم یکی است دوتا نیست. الان این لیوان که دست من است همه هم دارید می‌بینید همه فرض کنید که کاسه بیاورند من یکی یکی بریزم در آن، فرق می‌کند آب؟ چرا فرق نمی‌کند؟ چون لیوان آبش یکی است این آبِ در لیوان، این یک واحد بیشتر نیست و شیر آب هم همان یک آب از آن می‌آید، آن آبی که می‌آید در لوله و شما الان باز می‌کنید این یک آب است اگر ده‌تا کاسه هم زیر این یک شیر بگیرید همه یک آب است در درون آن، بله ممکن است یکی یک لیوان بگیرد یکی یک کاسه بگیرد ممکن است یکی یک استکان بگیرید ممکن است یک کسی کوزه بگیرد ممکن است یک کسی یک دریا بگیرد، آن کسی که یک دریا می‌گیرد آن امام است ما نه یک استکان، یک استکان هم هیچی، یک انگشدانه، دیدید این زن‌ها می‌کنند در دستشان، زن‌ها مردان هر کسی که خلاصه خیاطی دارد.

مرحوم آقای حداد به یک بنده خدایی گفتند

کارت چیست؟ گفت خیاطی گفت دوزندگی ایشان هم شوخ بودند گفتند هر که کارش هی بود دوزندگی مُردنش بهتر بود از زندگی خیلی ایشان شوخ بودند خیلی اهل شوخی بودند و خیلی اشعار فارسی بلد بودند، مولانا، از اشعار مولانا خیلی می‌خواندند با همان لهجه‌ی عربی منتهی فارسی را خیلی ملیح.

ما نه! ما به اندازه‌ی یک انگشدانه می‌گیریم ظرفیت ما یک انگشدانه است دو قطره بیاید پر می‌شویم سرریز می‌کنیم خیال می‌کنیم حالا چه خبر است خیال می‌کنیم حالا چه خبر است؟ ما؟ کسی نمی‌تواند به ما نگاه کند کسی نمی‌تواند حرف بزند، بابا آن دارد خُم خُم و دریا و دریا می‌خورد صدایش درنمی‌آید، گرفته نشسته. همه یکی است.

آن آیه‌ی شریفه چه می‌فرماید؟ اهل فضل علما فقها بفرمایند دیگر أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها الرعد، ۱۷ یک آب از آسمان می‌آید آبی که از صحاب می‌آید مطری که از صحاب می‌آید یک واحد بیشتر نیست آبی که از صحاب می‌آید در قم،

با آنی که در آفریقا می‌آید با آن‌که در آمریکا می‌آید یکی است با آن‌که در مکه می‌آید، یکی است، یک واحد نه این‌که حالا این در این‌جا فرض کنید که اکسیژن و هیدروژن آن کم و زیاد باشد در آن‌جا .....، نه! صحاب صحاب است صحاب عبارت است از ابرهایی که این‌ها حامل آب و باران هستند و این‌ها در اماکن متفرقه، موجب نزول فیض و نزول برکات است. همه جا هم یکی است. هر کسی به اندازه‌ی خود و سعه و ظرفیت خود استفاده می‌کند هر کسی به اندازه‌ی خودش استفاده می‌کند. شما وقتی که باران می‌آید کاسه‌هایی که می‌گیرد زیر باران، آب نیسان، نشنیدید آب نیسان آب مطر؟ هر ظرف به میزان محدودیت و ظرفیت و سعه‌ی وجودی، این متمتع می‌شود از این ماء مطر، از این آب باران، کم و زیاد دارد.

ائمه علیهم السلام همه از یک جا می‌گیرند دعایی که می‌کنند همه از یک جا است آن‌که پیغمبر به مردم بیان می‌کند عین همان از امیرالمومنین بیان می‌شود عین همان از امام حسن عین همان از سیدالشهدا عین همان از امام سجاد و هلم جرا، عین همان الان از

کی؟ از امام زمان بقیه اللَه، عین همان است. فقط و فقط اختلاف اختلاف در زمان است اختلاف در زمان است و غیر از آن هیچ اختلافی نیست شما بروید پیش امام سجاد بگویید که آقا دستورالعمل بدهید برای راهم، برای سیرم. بعد بروید پیش امام رضا همان را می‌گوید. ممکن است در زمان حضرت امام رضا جور دیگری بگوید ولی یکی است یعنی اگر دقت کنید اگر امام سجاد در زمان امام رضا بود ممکن بود مطلب این را تغییر بدهد ولی او در آن زمان آن قسم بیان می‌کند این این. سیدالشهدا علیه السلام اگر امام بود همان کار را با معاویه می‌کرد که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه کرده، هیچ کمترین فرقی نمی‌کند و اگر امام مجتبی علیه السلام در زمان یزید بود و با این شرایط، عینا جریان کربلا و عاشورا به دست امام مجتبی علیه السلام انجام می‌شد، این می‌شود امام. این می‌شود آن وقت امام. یعنی یک واحد و یک نور در چهارده مظهر و مجلا، در چهارده مظهر و مجلا یک نور سریان و جریان دارد. این چرت و پرت‌هایی که در این طرف و آن

طرف می‌نویسند این حسنی است و این حسینی است و آن نمی‌دانم زمان است و این حرف‌ها را همه را بگذارید در کوزه، منتهی آبش را نخورید چون آبش مسموم است بریزید آبش را دور و در جوب! امام زمان با امام حسین هیچ تفاوت ندارد تفاوت در شاکله یک مطلب [دیگری] است.

در شاکله بین پیغمبر و امیرالمومنین هم تفاوت است، اولی تفاوت در جسم است جسم پیغمبر با جسم امیرالمومنین تفاوت نداشت؟ پیغمبر قدبلند بوده امیرالمومنین قد متوسط خب این یک، در مو پیغمبر موی سرشان پرپشت بود، امیرالمومنین نه! این جلوی سر مو نداشته. پیغمبر کیفیت صحبتشان یک جور بود، شما نهج الفصاحه را بخوانید که کلمات پیغمبر است، کیفیت ادبیات کیفیت بلاغت کیفیت .....، پیغمبر یک جور بود امیرالمومنین جور دیگری بود. این‌ها چیست؟ این‌ها اختلافات است اختلافاتی است که از نقطه‌ی نظر شاکله‌های نفس و خصوصیات جسمی هر امامی با امام دیگر فرق می‌کند. شکل امام سجاد با شکل امام رضا فرق می‌کند شکل امام رضا با شکل امام هادی تفاوت دارد

رنگ‌های صورت ائمه علیهم السلام با همدیگر فرق می‌کند حتی، حتی میل و اشتیاق آن‌ها به غذاهای متفاوت با همدیگر اختلاف داشت. امام رضا علیه السلام به انگور علاقه داشتند امام صادق علیه السلام به خرما و انار علاقه ایشان بیشتر از بقیه بود و بعضی هم چیز دیگر نقل کردند راجع به امام سجاد علیه السلام نشنیدیم البته نسبت به بعضی از انواع غذاها هست راجع به امام هادی نداریم که امام به چه نوع غذایی علاقه داشتند؟ از این فرض کنید که میوه‌ها از این‌ها، هر کسی یک جور است و هر کس یک قسم است و هر کسی یک نوع است.

ولی مسئله‌ی امامت و مسئله‌ی ادراک و مسئله‌ی شعور و مسئله‌ی ولایت کلیه و تکوینیه که واسطه‌ی فیض هست خب مگر می‌شود دوتا باشد؟ مگر می‌شود فرق بکند؟ مگر آن ولایت، ولایت محکوم زمان و مکان است؟ ولایت خود فاعل مکان و زمان است چطور می‌شود محکوم زمان و مکان باشد؟ چطور می‌شود؟ ولایت خود موجد زمان و مکان است اگر ما زمان و مکان را یک امر واقعی بدانیم اگر

هم اعتباری بدانیم که خب هیچی. ولایت خود موجد حوادث و پدیده‌های مجرد و ماده است چطور این ولایت متأثر از ماده و متأثر از حوادث خارجی ماده می‌تواند باشد؟ این مستحیل و ممتنع است. محال است.

مثل این‌که فرض کنید که بگوییم که پدر که جزو علل معده‌ی بچه است، پدر باعث به وجود آمدن بچه است، حالا بگوییم نخیر! پسر پدر را به وجود آورده این خیلی عالی می‌شود! می‌شود پسری پدرش را درست کند؟ این خیلی خنده‌دار می‌شود! در آن فکر کنید یک قدری تأمل کنید! یک قدری! که یک پسری بگوید من حالا می‌خواهم بابا درست کنم خیلی عالی است دیگر، کار خیلی درست می‌شود این که نمی‌شود.

امام علیه السلام این خودش واسطه‌ی حوادث خارجی است فیض پروردگار از دریچه‌ی نفس خود امام در خارج ظهور پیدا می‌کند آن وقت چطور ممکن است ولایت امام منفعل و متأثر و معلول و حیثیت انفعالی در عالم تکوین را داشته باشد؟ حیثیت امام حیثیت فاعلی است نه حیثیت انفعالی.

لذا همه از یک جا است. اگر غلط است نعوذ باللَه مال همه غلط است اگر درست است مطالب امام، برای همه درست است. پیغمبر امیرالمومنین امام مجتبی، همه‌ی این‌ها یک حقیقت توحید را می‌گویند و یک معرفت را بیان می‌کنند و یک اعتقاد و یک حکم تکلیفی را، حکم تکلیفی. آن حکم تکلیفی و آن احکامی که پیغمبر می‌گوید همان احکام را امام جواد می‌گوید هیچ تفاوت ندارد اگر تفاوت داشته باشد همه‌ی بساط تشیع برچیده شده و از بیخ و بن همه‌ی مسئله ایراد پیدا می‌کند.

اولیاء الهی که به مرتبه‌ی بقاء و فنای در نفس امام علیه السلام رسیدند آن‌ها هم همان حرف را می‌زنند و غیر از آن‌ها مثل بنده و امثال بنده، این‌ها مزج و خلط است از مطالب صحیح و سقیم، نه! نمی‌گوییم همه‌ی مطالب ما درست است نمی‌گوییم هم همه‌ی مطالب ما غلط است مطالب صحیحی داریم مطالب غیرصحیح هم داریم خلط است و ما هم جایز الخطا، اشکال هم ندارد ان‌شاءاللَه عناد نداشته باشیم غرض و مرض نداشته باشیم، اشکالی ندارد. می‌آییم

کلمات بزرگان را آیات قرآن را روایات و احادیث ائمه را بر مبنای سعه‌ی اطلاعات خودمان و مرتکزات علمی‌خودمان و بر اساس فهم خودمان و تأثری که از جوانب و شرائط داریم، مزج و خلط و مونتاژ می‌کنیم و می‌گوییم حالا ممکن است سی درصد آن منطبق باشد ما هم که مخطئه هستیم مصوبه که نیستیم، مخطئه یعنی چه؟ یعنی قائل به تخطئه، قائل به خطا، از معتقدات و اصول کلامی شیعه است که قائل به خطا است. شخص مجتهد هم خطا می‌کند و هم به صواب می‌رسد. به صواب رسید خب اجر دارد به خطا هم که رسید خداوند می‌بخشد و غیر از این تکلیفی در این‌جا نیست مگر برای اولیای الهی و آن‌هایی که چشمشان به آن منشأ و به آن منبع و به آن عَین و به آن بحر و به آن مبدأ ملاک باز شده باشد بصیرت باطن و بصیرت سرّ و بصیرت قلب نسبت به آن‌جا پیدا کرده باشند، آن‌ها همان مطلب را می‌گویند که امام علیه السلام می‌فرماید. این حرفی است که خب یک مقداری دارای بحث و نظر و این‌ها است.

واقعا عجیب است در این صحیفه شما نگاه کنید

این کلمات امام سجاد علیه السلام، حضرت دارد می‌فرماید الهی، صحبت این مطالب در سال گذشته بود **الهی ادعوك بلسان قد اخرسه ذنبه،** خب حضرت نمی‌تواند .....؟ امام که دروغ نمی‌گوید شوخی هم که نمی‌کند بازی هم که با ما نمی‌خواهد بکند، با ما که لعب ندارد بلکه یک واقعیت را می‌خواهد به ما بگوید، واقعیتی که خودش این واقعیت را احساس کرده و لمس کرده. من دیشب داشتم با خودم فکر می‌کردم، بالا بودم البته رفته بودیم جایی و برگشتیم، داشتم با خودم فکر می‌کردم واقعا این ائمه، این‌هایی که می‌گویند ائمه این مطالب را گفتند برای ما، آخر چطور می‌شود امام علیه السلام خودش یک مطلبی را بگوید و خودش هم منفعل بشود از این مطلب؟ امام که خودش را گول نمی‌زند یعنی امام که اهل فیلم درآوردن و فیلم درست کردن [نیست] این کار ما است ما خودمان هم فیلم درست می‌کنیم هم خودمان فیلم هستیم اصلا وجود ما فیلم است عالی است! ولی امام این نیست امام مظهر و کانون صدق است و کانون حقیقت است صدق اصلا نمی‌شود

.....! امام بیاید بخواهد ادای کسی را دربیاورد اصلا نمی‌تواند امکان ندارد، می‌دانید چرا؟ چون کسی که اصلا وجودش صدق است که نمی‌تواند به صورت دیگری دربیاید، اصلًا وجودش وجود صدق است وجودش حق است وجودش اصلا مکر ندارد وجودش .....! اصلا هیچی ندارد در وجودش، صاف صاف مثل زلال است.

این هیئت امام سجاد علیه السلام که می‌گویند در هنگام احرام در هنگام لبیک گفتن لبیک اللَهم لبیک یک مرتبه دیدند که بدن امام سجاد مرتعش می‌شود و لرزه بر بدن حضرت می‌افتد رنگ حضرت متغیر می‌شود و متلون می‌شود از حضرت سوال می‌کنند چه شده؟ حضرت می‌فرماید من خائفم از این‌که بگویم لبیک و پروردگار بگوید لالبیک و لاسعدیک! آخر این امام می‌آید این‌جا برای ما فیلم درست می‌کند؟ آخر این‌که بدنش می‌لرزد این‌که جسم امام مرتعش می‌شود این عبارت است از نفاق؟ نفاق یعنی همین درست کردن همین بازی درآوردن، برای ما گفتن، یا نه؟ امام چه احساسی دارد که یک همچنین .....؟ آخر این امام کی گناه کرد؟ امام کی می‌آید

فعل حرام انجام می‌دهد تا این‌که بدنش بلرزد؟

ما صبح تا شب داریم کار حرام انجام می‌دهیم مثل شاخ شمشاد می‌رویم در مسجد شجره، یک حوله به دوش و یک حوله به کمر، لبیک اللَهم لبیک داد می‌زنیم که این سقف هم می‌خواهد بیاید پایین! هیچ باکمان نیست عین خیالمان نیست! تازه سر ملائکه چندتا پز می‌دهیم آمدیم این‌جا حواستان باشد خوب بنویسید یادتان نرود، این بالا اسم ما را بنویسید آمدیم داریم احرام می‌بندیم نگاه کنید پول خرج کردیم! یک میلیون پول خرج کردیم آمدیم در این‌جا در بهترین جا داریم کیف می‌کنیم، احرام هم داریم می‌بندیم تو بهترین طیاره‌ها البته نه الان! همان سابق! و عرض کنم حضورتان که در بهترین جاها در بهترین .....! حالا خیلی کارها کردند واقعا توکل می‌خواهد توکل انسان را به خدا خیلی بالا می‌برد خیلی خوب است! پول خرج کردیم شما باید بیایید بنویسید مفت که نیامدیم این‌جا، پر نزدیم، از سرمایه‌مان آمدیم خرج کردیم و داریم لبیک می‌گوییم هیچ طوریمان نیست.

ولی امام علیه السلام که ترک اولایی هم از امام علیه السلام متمشی نیست چه برسد به کار مکروه چه برسد به نعوذ باللَه نعوذ باللَه کار حرام بخواهد انجام بدهد، امام علیه السلام در عصمت مطلق وجود دارد عصمت مطلق می‌دانی یعنی چه؟ یعنی اصلا بقاء باللَه را طرفة العینی در تمام بیست و چهار ساعت ترک نمی‌کند بقاء باللَه را، نشسته با شما دارد حرف می‌زند خدا دارد حرف می‌زند نه او، دارد غذا می‌خورد خدا دارد غذا می‌خورد نه او، خوابیده خدا خوابیده نه او، این را می‌گویند بقاء باللَه، می‌نویسد خدا دارد می‌نویسد صحبت می‌کند او دارد صحبت می‌کند می‌شنود [او می‌شنود] **کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یأخذ به و رجله الذی یبطش به و هکذا**. این امام علیه السلام که بقاء باللَه دارد عباراتی که بیان کرده‌اند بزرگان، باید در آن دقت بشود این امام علیه السلام چه احساسی دارد آخر در موقع احرام که دارد جسمش می‌لرزد؟ من نمی‌فهمم! این چیست قضیه که می‌گوید **انی اخاف ان یقول** به این عبارت **مخاطب هذا الکلام ان یقول لی**

لا لبیك و لاسعدیك خدا بیاید به من بگوید داری لبیک می‌گویی بیخود! نه لبیک تو را می‌پذیریم و نه به تو خوشامد می‌گوییم و نه تو را به بارگاه خودمان راه می‌دهیم این چیست قضیه؟ واقعا ها؟

این حالت [و] همین مطلب را امام علیه السلام دارد در این‌جا می‌فرماید همان حالت احرام دارد در این عبارت می‌آید، **رب ادعوك بلسان قد اخرسه ذنبه**، خدایا من تو را با زبانی می‌خوانم که آن زبان لال است، خودم دارم می‌خوانم، مگر صحبت نمی‌کنم؟ این که لال نیستم کلمات را دارم می‌گویم مفاهیم را دارم در کنار هم قرار می‌دهم جملات را دارم درست می‌کنم پس یعنی چه لال هستی؟ می‌دانی چیست قضیه؟ حضرت می‌خواهد چه بفرماید؟ حالا به فهم خودمان نعوذبالله نعوذبالله من بگویم کلام امام سجاد، غلط می‌کنم من بخواهم کلام امام را ..... آن که به فهم خودم می‌رسد آن‌که به نظرم می‌رسد این است البته ممکن است رفقا دوستان آن‌ها مطالب دیگر. امام علیه السلام می‌خواهد از یک حقیقت توحیدی پرده بردارد از یک توحید عجیب و ظریف.

می‌فرماید مکالمه‌ی با هر کسی به میزان شخصیت و ارزش همان شخص است شما یک وقتی یک بچه می‌آید پیش شما می‌نشیند فرض کنید بچه‌ای که تازه زبان درآورده چطوری با او حرف می‌زنید؟ یک بچه فرض کنید که بچه، ای فرزند تو می‌دانی تعالیم اسلامی و تکالیف اسلامی منطبق بر معتقدات و اصول عقلیه ...! یارو نگاه می‌کند به شما، می‌گوید خدایا من از این در آمدم؟ این زبان حال است، خدا ان‌شاءاللَه به بابایم یک خورده عقل بدهد که ....! برمی‌داری با او تاتی می‌کنی تاتی، آب بَه، بابا نان و فلان و از این چیزها، بَه بَه بَه بَه، اسم حتی چیز هم نمی‌توانی بگویی، آن اسمی را می‌گویی که او به زبانش می‌آید، با او صحبت می‌کنی یک خورده بزرگ‌تر شد عبارت دیگر بزرگ‌تر شد دبستان رفت، بزرگ‌تر، سن بیست سال همین‌طور هی می‌بینید هر مقدار که آمد بالا، عبارات عوض می‌شود، هستند، الان در رفقای ما در دوستان ما، هستند افرادی که من از شیرخوارگی با آن‌ها بودم تا الان، به دنیا آمدند اذانشان را من گفتم الان سنشان بیست و پنج سال است الان با آن‌ها همان حرف را

می‌زنم یعنی الان اگر یک فرض کنید که از این‌ها بیایند پیش من، طلبه هستند فاضل هم هستند، اصلا با آن‌ها بحث می‌کنم بحث علمی‌می‌کنم آن موقع که شیرخور بود همین جور بود؟ یا آن موقعی که بغلش می‌کردیم همین جور بود؟ دو سال و سه ساله؟ نه! هی هرچه می‌آید بالا بالا بالا کلمات تغییر پیدا می‌کند دو سالگی یک کلمات پنج سالگی عوض شد، ده سالگی دیگر شما کلمات دو سالگی را بگویید به شما می‌خندد، پانزده سالگی، کلمات فرق می‌کند، همین‌طور تا بیست سالگی. به هر میزان که بر معلومات انسان اضافه بشود به همان میزان انسان خودش را با آن معلومات همراه و موافق می‌کند و مطالب را با همان می‌گوید.

الان شما دارید با من صحبت می‌کنید بینی و بین اللَه اگر به جای من که الان این‌جا نشستم پدر من در این‌جا بود همین جور بود؟ نه! من کجا ایشان کجا؟ ایشان کجا من کجا؟ او یک مردی است اصلا در یک عالم دیگری در یک فضای دیگری اصلا در یک افق دیگری! وقتی که آدم می‌نشیند یک جور وقتی که

صحبت می‌کند یک جور، انتخاب کلمات یک جور، حواستش را جمع کند کم کم خودش را آماده می‌کند فلان یک جور. حالا شما ببینید اگر به جای من امام علیه السلام بیاید، امام زمان، شب جمعه حضرت بیاید در این‌جا به جای من بخواهد شرح دعای ابی حمزه‌ی جدش را بگوید، ما چه جوری به حضرت نگاه می‌کنیم؟ این دیگر آخرش است یعنی آخر قضیه این است دیگر، دیگر بالاتری که وجود ندارد؟ دیگر بالاتر از این خدا! دیگر هیچی دیگر، بی برو برگرد دیگر بالاتر از این وجود ندارد، چه جوری نگاه می‌کنیم؟ چه جوری حرف می‌زنیم؟ چه کلماتی را به کار می‌بریم؟ چه لغاتی را انتخاب می‌کنیم؟ چه لغاتی را واقعا انتخاب می‌کنیم برای مواجهه‌ی با امام علیه السلام؟

حالا حضرت می‌گوید، خدایا من دارم با تو صحبت می‌کنم تو که مظهر صدق هستی تو که تمام وجودت را صفا گرفته است تو که تمام وجودت را توحید گرفته است تو ای خدایی که تمام وجودت نور محض است تمام وجودت بهاء محض است تمام وجودت کبریائیت و کمال و جلال محض است

یک آدمی‌که آدم توقعی از او دارد وقتی می‌آید پیش آدم می‌بیند که رنگش عوض شد، کلماتش تغییر پیدا می‌کند، چرا که آدم یک احتیاجی به او دارد، در خیابان راه می‌رفت آدم به او سلام هم نمی‌کرد حالا یک کارت برای آدم می‌فرستند اول اسمش را با خط سبز می‌نویسند آقای فلان در فلان جا هم شرکت می‌کند، بابا این در خیابان راه می‌رفت ما جواب سلام او را نمی‌دادیم توجه می‌کنید حالا یک پست و مقامی که پیدا کرده یکدفعه می‌بینیم مقام به او ارزش داده، بابا این‌که همان است این‌که مغزش همان است بابا! این‌که دل و روده و سر و گردن و دست و پایش که عوض نشد، چه شد؟ از این‌جا آمد این‌جا نشست، از روی زمین آمد روی صندلی نشست، تفاوت که نکرد همان است.

حالا شما نگاه کنید ببینید انسان می‌خواهد با خدا صحبت کند با خدا صحبت کردن چه ملزوماتی را می‌خواهد؟ چه استعدادهایی را می‌خواهد؟ چه آمادگی را می‌خواهد؟ این‌جا انسان می‌بیند زبانش دیگر کار نمی‌کند، چرا؟ آن زبانی که گناه کرده آن

زبان که نمی‌تواند با خدا صحبت کند چه بگوید با خدا؟ چه بگوید؟ آن زبانی که به غیر خدا گشته آن زبان که در ساحت طهارت مطلق راه ندارد، خود زبان تنها که نیست، زبان حکایت از نفس می‌کند و الا خود زبان آلتی است از آلات، گناه هم نکرده، عضوی است از اعضاء. نفس، نفس، آن کلام نفسی که آن متعلق با نفس است و آن نفس این کلمات را ظاهر می‌کند همه برگشت [به نفس دارد] امام سجاد هم همین را [می‌فرماید] نفس من، آن نفس من دیگر در این‌جا نمی‌تواند حرف بزند منتهی خب نَفس، حرف زدنش از راه زبان است صحبت کردنش از راه زبان است حضرت می‌فرماید که من چطور می‌توانم با تو مواجه شوم با نفسی که این نفس آلوده است؟ این نفس بیاید به تو چه بگوید؟ چه دارد که بگوید؟ چه می‌تواند بگوید؟ لذا باید برای صحبت با خدا، نفسی صحبت کند که این نفس نفس مطهر باشد مطهر یعنی چه؟ یعنی معصوم از زلل و معصوم از خطا، این می‌شود توحید. حالا با همدیگر برابر شدند حالا دیگر با هم موافق شدند حالا دیگر آن نفس، موافق با آن شأنی می‌شود که آن شأن موافق با

انسان می‌شود موافق با شخصیتی می‌شود که آن شخصیت موافق با انسان است.

رب أناجيك بقلب قد اوبقه جرمه این هم در ماه رمضان گذشته صحبتش شد که با قلبی با تو مناجات می‌کنم آن زبان بود و حضرت حالا رفتند سراغ اصل، اصل زبان چیست؟ همان نفس و قلب است دیگر **قد اوبقه جرمه**، او را هلاک کرده، دیگر قلبی نمانده، با کدام قلب؟ با قلب مرده که نمی‌توانیم با خدا صحبت کنیم این قلب دیگر از بین رفته است. خب راجع به این مطالب در سال گذشته خدمت رفقا مطالبی عرض شد.

در این چند شبی که باقی مانده گفتیم که به این عبارت و فقره بپردازیم که می‌فرماید **ادعوك یا رب راهبا راغبا**، واقعا عجیب است این یک ماه رمضان می‌خواهد من دیشب گفتم ما با این چند شب که نمی‌توانیم، حالا علی اللَه، هر مقدار که شد.

ادعوك یا رب راهبا راغبا راجیا خائفا، خدایا من تو را می‌خوانم، راهبا، من نسبت به تو راهب هستم دعای من دعای شخص راهب است و از یک طرف

دعای شخص راغب است این دو مطلب در یک لحظه‌ی واحد در وجود من جمع شده است و ما جمع بین اضداد شدیم. راهب به کسی می‌گویند نگران از صدمه، نگران از مانع، نگران از اشکال، نگران است. این راهب‌ها را دیدید؟ رُهبان می‌گویند، این‌ها نگران هستند از ارتباط با مردم. می‌بینند مردم غیر از خراب کردن و ضایع کردنِ آدم هیچ هنر دیگری ندارند فقط بیایند و بنشینند و وقت آدم را تلف کنند و سر آدم را به مسائل دنیوی و بیهوده گرم کنند لذا اعتزال پیشه می‌گیرند، کناره گیری می‌کنند. این‌که رهبان‌ها رفتند و می‌روند در صومعه و این‌ها، البته در اسلام ما اعتزال نداریم اعتزال در اسلام، همان اعتزال سلوکی است که ائمه علیهم السلام به نحو خاصی دستور دادند که بزرگان برای شاگردانشان آن نحو اعتزال را توصیه می‌کردند و آن یک شرایط خاصی دارد که حالا ان‌شاءاللَه آن‌ها را دیگر نمی‌رسیم آن‌ها را می‌گذاریم [و] در بحث‌های جلسات عنوان مطرح می‌کنیم که چه جور است و شرایط آن چیست؟

ولی این اعتزالی که فعلا هست، این اعتزال در

اسلام نیست ولی در آیات قرآن، اسلام رهبانیت را مدح کرده وَ رَهْبانِيةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللهِ الحدید، ۲۷ یعنی این اعتزالی که این‌ها در پیش گرفتند ما به این‌ها نگفتیم، ما به این‌ها نگفتیم که از مردم کناره‌گیری کنید و زن نگیرید و ازدواج نکنید و ....، البته اسلام مخالف با تجرد است مخالف با اعتزال است مخالف با عزلت است، مخالف است. مقام و موقعیت اسلام موقعیت جامعیت است جامعیت بین ظاهر و باطن و جامیعیت بین ترتیب قوانین تکوین و مبانی تزکیه و تربیت و تشریع، جمع بین این دو در اسلام است و این انسان را به کمال می‌رساند این انسان را به آن نقطه‌ی کمالی می‌رساند و الا افراد به واسطه‌ی اعتزال و به واسطه‌ی وحدت و به واسطه‌ی عزلت و عدم نکاح هم، آن‌ها می‌توانند به تصفیه‌ی باطن بپردازند می‌توانند این کار را انجام بدهند ولی به آن جامعیت نمی‌رسند. آن جامعیت یک خصوصیاتی دارد که آن خصوصیات بدون ازدواج و نکاح برای انسان حاصل نمی‌شود البته خود ازدواج هم نیست، ازدواج و

شرایطی که در حول و حوش قضیه هست.

ولی این‌ها آمدند این کار را کردند برای چه؟ برای این‌که به خدا برسند، خب خدا خیرشان بدهد. راهب به کسی می‌گویند که نگران است خائف به کسی می‌گویند که ترس دارد. ترس داشتن با نگرانی دوتا است، یکدفعه از یک چیزی می‌ترسید یک حیوان درنده‌ای سَبُعی در مقابل شما ظاهر می‌شود شما یکدفعه می‌ترسید شما نگران نیستید، مفهوم نگرانی و ترس دوتا است. یک مرتبه فرض کنید که یک سقفی می‌آید پایین، شما فرار می‌کنید نگران نیستید ترس یکدفعه برای شما پیدا می‌شود. راهبا یعنی در حال نگرانی، نگرانی از چه؟ نگرانی از این‌که تو جوابم را می‌دهی یا نمی‌دهی؟ این را نگرانند. **ادعوك یا رب راهبا، عبادة رهبة و عبادة رغبة،** عبادت رهبة یعنی عبادتی که انسان می‌کند و دائما در حال دلهره و تشویش و اضطراب که مورد قبول هست یا نیست؟ همین‌طور در حال تردید است، نمی‌داند، قبولش می‌کنند یا نمی‌کنند؟ می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند؟

یکی از آشنایان، از ارحام، می‌گفت یک مشکلی

پیش آمده بود برای من و یک فرد دیگر، آن هم از ارحام است و معمم است از ارحام ما و او است. با یک شخص بزرگی البته اهل معرفت و عرفان نبوده ولی اهل کرامات بوده و چشمش باز شده بود و مطالبی داشت و خود بنده هم اسمش را در کتاب آوردم. می‌گفت رفتیم ایشان مدتی در قم بود می‌گفت ما از طهران حرکت کردیم آمدیم قم که خدمت ایشان برسیم ارتباط داشتند، آشنایی داشتند و عرض حاجت کنیم، هم من گرفتار بودم و هم ایشان، هر دو بالاتفاق آمدیم. شب بود دیروقت رسیدیم ساعت ده و این‌ها، صحبت کردیم نشستیم یک خورده اختلاط کردیم و قضیه را گفتیم. رو کرد به ما گفت بلند شوید هر دو بروید یک وضو بگیرید بیایید دو رکعت نماز بخوانید تا بعد به شما بگویم، می‌گفت ما از آن اول خب آدمی بودیم که موقعیت ما وضعیت ما محاسن ما قد و قواره‌ی ما کیفیت ما جوری نبود که به تصور خودمان مورد پذیرش درگاه حضرت حق باشیم اوضاع و احوالمان خلاصه با توجه به کارهایی که کردیم و مسائل دیگر ....،

خلاصه از همان اول گفتیم که حساب ما پاک است. خیلی خب حالا وضو را می‌گیریم نماز هم می‌خوانیم ولی از حالا نتیجه معلوم است، اگر قبول باشد مال این است معمم و سید و اولاد پیغمبر و مثلا درس خوانده و فلان و این‌ها، حالا در دل او چه گذشت نمی‌گوییم، آن‌که برای ما تعریف کرد می‌گوییم حالا، می‌گفت رفتیم نماز خواندیم و آمدیم رو کرد به ما گفت نماز تو قبول است نماز او را رد کردند، حالا او با آن وضع و این‌ها لابد در دلش می‌گفته که اگر یک نماز قبول بشود آن هم من هستم دیگر، همه شرایط قبول تمام است. خب البته هر دو سید بودند عمو و برادر زاده بودند. ما خب هم معمم هستیم و هم اهل علم و چی و چی، دیگر مسئله تمام است ولی آن طرف به چیز دیگر نگاه می‌کنند به مسئله‌ی دیگر نگاه می‌کنند به کارهای دیگر نگاه می‌کنند آن‌جا حساب حساب دیگر است آن‌جا به باطن نگاه می‌کنند به تضلل نگاه می‌کنند به خشوع نگاه می‌کنند به این‌که در دل شما اکنون چه می‌گذرد؟ به آن نگاه می‌کنند و در این قضیه، در این مسئله، من حکایاتی دارم، اصلا دیگر جای گفتنش

نیست و حکایاتی دارم که باور کردنی نیست باور کردنی نیست که شاید بعضی از این‌ها هم به اسراری بخواهد برسد که اصلا نشود بیان کرد که چطور در قوانین و مبانی و آن شرایط و موازینِ آن طرف، مسائلی جریان دارد که ما به طور کلی نسبت به آن‌ها بی‌اطلاع هستیم و برانی برانی هستیم و هیچ اطلاعی از این‌جا .....، این‌جا است که می‌گویند کسی را تحقیر نکنید به کسی بی‌اعتنایی نکنید کسی را مسخره نکنید به کسی بی‌توجهی نکنید خودتان را بالا ندانید.

این همه مرحوم پدر ما در مجالس گفتند و کسی گوش نداد و نخواهد داد که خود را مانند دندانه‌های شانه ببینید ای رفقا، دندانه‌های شانه همه چیزست؟ همه اندازه‌ی هم است. نگاه می‌کنی همه یک قالب چقدر ایشان گفتند! چقدر ما گفتیم! فایده نکرده و ظاهرا هم فایده نخواهد داد به اندازه‌ی دندانه‌های شانه. این بخاطر چیست؟ بابا آن را که شرط راه است گفتند، اگر نکردی و نرسیدی فردا یقه‌ی این و آن را نگیرید. آن که شرط و سرّ است بیان شده

است. برای چه؟ برای این که مقصد توحید است و خود دیدن ضد توحید است. شما دارید به سمت توحید می‌روید به سمت راهی می‌روید مثل این‌که ماشین را روشن کردید می‌خواهید فرض کنید که از این خیابان رد شوید از آن طرف یک زنجیر انداختند هی ماشین را به آن سمت می‌کشند، هی شما هی گاز می‌دهید هی می‌خواهید رد کنید از آن طرف، آن طرف پُر زور است زور آن طرف زیاد است، قدرتِ ریسمان طناب سلاسل، طیاره و ماشین را دارند می‌برند هی دارید دور می‌شوید. حالا خوب بود از اول ایستاده بودید راه نمی‌رفتید همان اول باید سلسله را قطع کنید، وقتی قطع کردید ماشین راه می‌افتد می‌رود، جاده را طی می‌کند می‌رود. ما راهی را می‌رویم که خودمان برخلاف آن راه عمل می‌کنیم، هیچ فایده ندارد. هی بیاییم هی برویم هی جلسه هی سال آینده بیاید و برود تفاوتی ندارد فرقی نمی‌کند.

می‌فرمودند رفقا باید خودشان را بدانند هر کسی دانست و ترتیب اثر داد بُرد، الان هم هستند بعضی‌ها دارند ترتیب اثر می‌دهند و می‌برند دارند می‌برند و هر کسی که نه! ترتیب اثر نداد شوخی گرفت، حالا

یک چیزی گفتند، ان‌شاءاللَه فلان ان‌شاءاللَه خدا بزرگ است نه! با ان‌شاءاللَه کار درست نمی‌شود، با ان‌شاءاللَه این قضیه درست نمی‌شود با ان‌شاءاللَه خدا بزرگ است کار از پیش نمی‌برد، این می‌ماند و جلو نمی‌رود.

آن‌چه که در آن طرف می‌خواهند عرضه نمایی نیست خودنمایی نیست این منم نیست این در این‌جا نیست، این را داری از ما خرج می‌کنی از خودت چه داری که خرج کنی؟ می‌گویی علم دارم این را ما به تو دادیم پس از ما خرج کردی! می‌گویی من در این‌جا چه هستم؟ من در این‌جا فرض کنید که فلان مقدار درس خواندم، باز از ما خرج کردی، آن عقلی که رفتی با آن درس خواندی اگر ما یک شب از تو می‌گرفتیم فردا مثل دیوانه می‌رفتی سر کلاس حاضر می‌شدی.

در یک مقاله‌ای بود اخیرا خواندم، نمی‌دانم حدود یک ماه پیش بود خواندم خیلی خوشم آمد دیدم ا برای این بنده خدا هم اتفاق افتاده بوده، مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی ایشان بسیار

مرد بزرگی بود یعنی از زهاد و صلحا و حکما و تارک دنیا و بسیار اهل کشف و باطن، با بقیه خیلی فرق می‌کرد، تفاوت از زمین تا آسمان داشتند مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی از افرادی است که ما در بحث‌ها و درس‌های خودمان یکی از مدارک اصلی مطالبِ ما، خب مطالبِ ایشان است، طرح مسائل ایشان است به طور کلی می‌شود گفت ایشان بسیار مرد نابغه‌ای بود و اصلا تارک بود و پدرش از تجار بغداد بود، کمپانی هم که می‌گویند برای این می‌گویند که یک کمپانی در کاظمین و بغداد داشته ایشان و تمام اموالش را در راه خدا داد و فلان، به طوری که در آخر عمر حتی خانه‌ی ملکی نداشت، در خانه‌ی مستأجری زندگی می‌کرد، واقعا چه کسانی بودند!

شاگردان ایشان می‌گویند یک روزی آمدند سر درس بحث را گفتند. فردایش آمدند دیدند دوباره فردا همان بحث را گفتند، ا شما که دیروز این را گفته بودید! همین بحث را مطرح کردید! روز سوم آمدند باز همان را دوباره تکرار کردند، به اصطلاح بحث دو روز قبل را تکرار کردند و ....، این‌جا دیگر

شاگردان صدایشان درآمد، آقا قضیه‌ای اتفاق افتاده؟ شما سه روز است دارید یک حرف را می‌زنید، خب هی عوض می‌کنید ...! خود ما هم در بحث ها و مباحثات خودمان تکرار می‌کنیم ولی تکرار علت دارد یعنی هر روز یک پرده‌ی دیگر باز می‌کنیم تا این‌که برسد به آن مطلب، قضیه روشن بشود و زوایای آن از جهات مختلف بررسی بشود ولی نه این‌که دیگر عین همان مثل ضبط صوت، امروز یک چیزی فردا هم همان و پس فردا هم همان و روز چهارم هم همان، چه شده؟ قضیه چیست؟ مسله چیست؟ ایشان خندیدند و گفتند که ان‌شاءالله فردا غیر از این خواهد شد، یک خاطری برای من پیش آمد یک مسئله‌ای برای من پیش آمد یک خطوری بر ذهنم کرد خدا عقل من را در این سه روز بست، من دیگر هیچ چیزی نفهمیدم و امروز روز سوم است و حالا اعتراف کردم و وضعتیم و .....، از فردا شروع کردند و تتمه‌ی بحث را ادامه دادند.

ببینید صاف می‌بندند کات می‌کنند تمام شد حالا خوب است یک جوری بستند که چیزی یادش

نرفت، به اندازه‌ی یک ساعت درس را گذاشتند یک نوار در ذهنش گذاشتند همه را پاک نکردند و الا انسان هیچ چیز نمی‌فهمد. خب پس از که خرج کردی؟ خدایا من این همه درس خواندم از ما خرج کردی، این همه فرض کنید که صحبت کردم این همه به دست من ارشاد شدند از ضلالت افتادند، که تو را این کار را کرد؟ اصلا کی آن را جلوی راه تو قرار داد؟ مگر تو رفتی در خانه‌ی او و تو خبر داشتی؟ من آوردم این را سر راه تو قرار دادم من به تو بیان دادم من به تو تأثیر و نفوذ کلمه دادم اگر من به تو تاثیر و نفوذ کلمه نمی‌دادم آن همین طور بیر بیر مثل دیوار نگاهت می‌کرد و سرش را می‌انداخت و می‌رفت چطور برگشت به تو گفت آقا اجازه می‌دهید دفعه‌ی دیگر هم خدمتتان برسیم؟ چه کسی این کار را کرد؟ تو کردی؟ هان؟ اگر راست می‌گویی برو آن را ارشاد کن اگر راست می‌گویی برو این یکی را ارشاد کن! راست می‌گویی دیگر! تویی دیگر! حالا برو ارشادش کن.

در آیه‌ی قرآن وقتی خدا به پیغمبرش بگوید که إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكنَّ اللهَ يهْدِي مَنْ يشاءُ

القصص، ٥٦ تو پیغمبر من! مگر تو کسی را می‌توانی هدایت کنی؟ اصلا این آیات، این‌ها معجزه‌ی قرآن است ها! این‌ها می‌آید برای ما آن سرّ مسئله را بازگو می‌کند. **انك لاتهدی من أحببت**، خدا شوخی نکرده با پیغمبر که برو این حرف را به مردم بزن، نه! واقعا دارد به آن پیغمبر می‌گوید تو به اندازه‌ی سر سوزن نمی‌توانی کار بکنی یک سر سوزن تو نمی‌توانی بدون اذن ما و بدون اجازه‌ی ما حرف بزنی! می‌توانی؟ برو ابوبکر را راهنمایی کن! برو! می‌توانی دیگر! تو که این قدر دلت برای علی می‌سوزد تو که می‌خواهی بعد از تو علی جانشین بشود، خب مانع این قضیه که بود؟ این دوتا بودند دیگر، حالا برو هدایتشان کن، برو این سنگ‌ها را از جلوی پا بردار، برو این دوتا را آدم کن که این دوتا نقشه‌ی سقیفه‌ی بنی ساعده راه نیاندازند و همه را انحراف کنند و به قول بعضی از علمای شیعه‌ی ما، افتخار اسلام به وجود بیاورند! سقیفه افتخار اسلام است! باعث افتخار اسلام شده است! هان؟ اگر می‌توانی برو ابوسفیان را درست کن اگر می‌توانی برو ابوجهل را

درست کن اگر می‌توانی برو عمروعاص را درست کن اگر می‌توانی برو ابوبکر را درست کن اگر می‌توانی برو عبدالرحمن عوف را درست کن اگر می‌توانی برو قنفذ را درست کن این‌ها را بلند شو برو درست کن پس معلوم است دست تو نیست دست کیست؟ دست ما است. پیغمبرش نتوانست بنده می‌توانم؟ بنده‌ی طهرانی می‌توانم درست کنم؟ بنده آن وقت نفوذ کلمه دارم؟ بنده آن وقت تأثیر دارم که دیگران در کلامشان این تأثیر نیست؟ این مال من است؟ نه! آن موقع این می‌شود توحید.

انك لا تهدی من احببت خیال نکن هر کسی را خوشت می‌آید می‌توانی هدایت کنی، وظیفه‌ات است برو انجام بده، بلند شو برو طائف وظیفه‌ات را انجام بده، بلند شو برو مکه وظیفه‌ات را انجام بده، نامه بده به سلطان روم سلطان ایران سلطان مصر حبشه، نامه بده سفیر برست مبلغ بفرست وظیفه‌ات را برو انجام بده ولی آن کسی که هدایت می‌کند، فوت کاسه‌گری، آن لِمِ قضیه، آن چیست؟ آن دست ما است آن به ما برمی‌گردد این **انك لاتهدی من احببت** را ما رفقا باید شعار قرار بدهیم، زندگیمان را

بر این اساس بگذاریم اگر این معنا را فهمیدیم به آن سرّ سلوک رسیدیم اگر نفهمیدیم صد سال دیگر هم نمی‌رسیم، هیچ فایده هم ندارد.

خب حالا ما می‌آییم می‌گوییم که چه؟ خدایا ما این کار را کردیم آن کار را کردیم! خدا می‌گوید از خودت بیا برای ما بیان کن، این‌هایی که تو بیان می‌کنی مال ما بود، علم داری ما دادیم بیان داری ما دادیم هدایت کردی ما کردیم خب تو چه کردی؟ چه داری این‌جا عرضه کنی؟ این‌جا باید چه عرضه کرد؟ قلب خاضع و قلب خاشع، خدایا ما بدبختیم این را ما داریم خدایا ما بیچاره هستیم این را ما داریم این‌ها دیگر مال ما است خدایا ما صفر الکف هستیم هیچ در دست نداریم این مربوط به ما است خدایا ما ذلت داریم خیلی خب قبول دارم خوشم آمد از تو، اعتراف بکن، آن را که خدا می‌اندازد جلو، این را دارد. حالا فهمیدید؟ آن را که می‌افتد جلو و هزارتا مثل من معمم باید عقب بایستیم آن این را دارد و ما نداریم. آن‌که وقتی نگاه می‌کند به خودش می‌بیند گناه کرده و متاعی ندارد که به پیشگاه خدا عرضه

کند آن قلب شکسته‌اش، او این را دارد این همان است. این همان است که این را از او می‌خرند و به خاطر او چه کارها که نمی‌کنند؟ چه کارها که نمی‌کنند؟

پس امام سجاد علیه السلام دارد به ما راه را نشان می‌دهد می‌فرماید **ادعوك یا رب راهبا** خدایا من تو را می‌خوانم و به سوی تو می‌آیم در حال رَهبة و در حال رُهبانیت، رَهب و رَهبة، با نگرانی دارم به سوی تو می‌آیم می‌پذیری من را یا نه؟ دلم آشوب است دلم اضطراب است مطمئن نیستم، اطمینان ندارم. به کارهای خودم نگاه می‌کنم می‌بینم خیلی کار خراب است خیلی کار خراب کردم به وضعیت خودم که نگاه می‌کنم می‌بینم که خیلی معصیت کردم و خیلی نافرمانی کردم و این دیگر مسئله مربوط به امام سجاد است که ما در آن مقامات صحبت نمی‌کنیم که حالا حضرت در آن وضعیت خودشان چه احساسی داشتند؟ این را که فعلا ما داریم نسبت به خودمان می‌فهمیم این را بگوییم، به امام سجاد چه کار داریم؟ ما اصلا نمی‌فهمیم امام سجاد در کجا بوده و چه جوری ....؟ خودمان که همین هستیم.

طرف می‌آید می‌گوید حضرت سجاد این حرف‌ها را می‌زده چطور ....؟ گفتم بابا تو اصلا به حضرت سجاد چه کار داری، هست یا نه؟ آیا تو این کارها را می‌کنی یا نمی‌کنی؟ خیلی خب حضرت سجاد این را برای تو گفتند، بلند شو. هر وقت رسیدی به آن مقام معرفت و بصیرت آن وقت می‌فهمی‌حضرت سجاد چه گفت، آن موقع می‌فهمی. هر وقت رسیدی به موقعیت مرحوم قاضی آن وقت کلام حضرت سجاد را می‌فهمی که دیگر گناهان آن‌ها، سرقت و از دیوار بالا رفتن و ارتشا نیست، گناهان آن‌ها زنا کردن و مال مردم خوردن و دو به هم زدن نیست آن‌ها مال ما است. آن‌ها یک چیزهای دیگر دارند که نمی‌فهمیم، خیلی خب نفهمیم! مگر ما امام را اصلا درک کردیم که حالا بیاییم بگوییم که آن کلام امام چه بود و در این حال بود .....؟ خیلی خب این‌که حضرت برای ما گفتند دروغ است یا راست است؟ این دعایی که گفتند بخوانید راست است یا دروغ است؟ خب راست است دیگر، خیلی خب عمل کن دیگر، بیا به

همین عمل کن. آیا ما عبادتی که می [کنیم] نمازی که می‌خوانیم همین شب‌های ماه رمضان نمازی که می‌خوانیم این با رهبت نیست؟ با نگرانی نیست؟ صددرصد خدایا قبول می‌کنی آره همین است؟ یک قبولی به تو نشان بدهم، قبول می‌کنم؟ باشه بیا آن طرف، وقتی آمدی برمی‌داریم یک میزان می‌گذاریم مو را از ماست می‌کشیم بیرون، آن وقت همه باید برویم پی کارمان! مگر رحمتش و کرمش! آن بیاید یک کاری بکند و شفاعت همین خلاصه چندتایی که داریم، ائمه و اولیا و همین و .... فقط همین و الا می‌گذارند مو را می‌کشند بیرون.

داشتی فلان حرف را می‌زدی آن خطوری که در ساعت هفت دقیقه به ساعت ده شب جمعه ثانیه بیست و پنجم، آن خطوری که کرد تمام صحبت امشبت همه را باطل کرد، تمام شد. یک خطور کردی تمام صحبتت را باطل کردی. این را ما ضبط کردیم خیال نکن این ضبط صوت دارد این‌ها را ضبط می‌کند این ضبط صوت دیگر خطور را ضبط نمی‌کند تخیل را ضبط نمی‌کند ولی ما یک ضبط صوتی داریم غیر از این‌ها، غیر از این دم و دستگاه‌ها

یک ضبط صوتی ما داریم خطور تو را در ساعت هفت دقیقه به ده و بیست و پنج ثانیه‌ی شب جمعه‌ی ماه رمضان سنه‌ی ۱۴۲۹ درست است؟ اگر اشتباه می‌کنم بفرمایید درست کنیم آن ضبط ما ضبط می‌کند. اگر سرت را انداختی پایین آن ضبط را برای تو روشن نمی‌کنیم ولی اگر کله‌ات را آوردی بالا، یکدفعه ما هم راه می‌اندازیم، آن ضبط را کلیدش را می‌زنیم، قشنگ همان وقت را می‌آورد، سر وقت می‌آورد می‌گذارد اصلا جلویت، نه راه پس داری نه راه پیش. این‌ها همه چیست؟ واقعیات است البته حالا خیلی ما آیه‌ی یأس برای رفقا نخوانیم، امشب می‌گویند آقا با چه دنده‌ای بلند شده آمده پایین؟ ببینیم مشکلش چیست؟ چه قضیه‌ای اتفاق افتاده؟ نه آقاجان! نه! نه! آیه‌ی یأس نمی‌خوانیم ولی صحبت و بیان این مطالب هم لازم است. رحمت خدا بالاتر از این حرف‌ها است و ما فقط امید به رحمت خدا داریم و خود ائمه هم بیان می‌کنند خودشان هم می‌آیند و می‌گویند که **اللّهم انی اسئلك برحمتك التی وسعت کل شیء**.

اگر یادتان باشد راجع به این‌ها گفتیم و مطالبی خدمت رفقا عرض کردیم که رحمت رحمتی است که حساب و کتاب ندارد ولی ما باید آن‌چه را که می‌توانیم به خود برسیم و تا جایی که می‌توانیم به این مطالب ترتیب اثر بدهیم که ان‌شاءاللَه امیدواریم که همان طوری که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید **اللَهم عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك،** خدایا با فضل و رحمتت با ما برخورد کن با عدل نکن خب آن طرف هم هست آن طرف قضیه هم هست باید خوشحال باشیم و شاد باشیم، چطور این که خود امام علیه السلام هم راغبا را هم می‌فرماید که این دعایی که من می‌خوانم تو را، خواست من و طلب من در عین این‌که راهبا هست ولی راغبا هم هست رغبت هم در آن است. هم امید است راجیا، هم خائفا، هم رجا در آن هست و هم خوف در آن هست هم نگرانی در آن است و هم میل در آن است، هر دو. حالا چطور این هر دو با هم هست ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق داد برای شب‌های بعد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد